

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی – فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

امشب

چه فخری شد نصیبم از حضورِ دوستانِ امشب
که هستم بهره ور از خدمتِ پیر و جوانِ امشب
همه دانشور و فاضل ، حکیم و عالم و عاقل
ادیب و شاعرِ کامل ، و من ، از غافلانِ امشب
ز یکسو صحبتِ یاران ، ز سوئی نغمهٔ جانان
ز یکسو دیدنِ خوبان ، که هرسو گلرخانِ امشب
ستار و ، طبله و ، چنگ و ، رباب و ، دلربا و ، نی
صدای جانفزا بشنو ، ز معراجِ روانِ امشب
نواي بلبلِ بیدل ، ز اوجِ کبریا آید
چه محشر گشت برپا ، بینِ جمعِ عاشقانِ امشب
نگاهی سوی ما از آسمان می افکند بیدل
که با لحنِ ملیحی ، نوجوانانِ نغمه خوانِ امشب
گهی با چنگِ عطار و گهی با نای مولانا
ز باغِ حافظ و سعدی ، عجائب ارمغانِ امشب
به دستانِ هنرزی و طننداران ، حیرانم
به روی طبله میرقصند گویی مهوشانِ امشب
یکی چون دلربا ، با دلربا صیادِ مرغِ دل
ز مژگانِ تیر و از ابرو ، به دستانش کمانِ امشب
فگنده هر طرف دامی ، ز اشعارش به هر آنی
ربوده گوی ، بیچوگان ، ز بینِ شاعرانِ امشب

ز اشعار خوش یاران ، به جام و ساغر و مینا
شراب ناب می ریزد ، به رنگ ارغوان امشب
عبیر و مشک می بیزد ، ز تشویق و طنداران
دگر عطار شهر ما ، به نقصان و زیان امشب
حدیث عشق میخواند ، لب و دندان مه رویان
که روح تازه میبخشد ، به جسم مردگان امشب
تشکر از حضور میزبان مهوش زیبا
که همچو محفلی برپا ، نمود از این و آن امشب
به زلفان قشنگش ، دل برد از پیر و از برنا
بنازم بخت آن عاشق ، که یارش میزبان امشب
کند با هموطن یاری ، وفاداری و غمخواری
حسادت شعله ور گردد ، بسوزد استخوان امشب
به صفحه کاغذی لازم که جولانگا آن خامه
حکایت‌های دارد ، بی زبان ، از بازیان امشب
ندارد لشکر و سرباز نی مرمی و توپ و تانک
به آنی میکند تسخیر دلها ، بی سنان امشب
شعارش وحدت عالم ، سلاحش خدمت انسان
ندایش حُبّ هموعان ، به مردان و زنان امشب
حذر از آنچه کن ، کو حادم بنیان انسانست
به چشم دل نگر راهی ، به اوج آسمان امشب
مکن عییم که با زاغان و با جفدان ، نیمِ عاشق
انیسم عندلیبانند و مونس ، بلبلان امشب
هویدا طلعتی کو بود ، پشت پرده ها مستور
به شعری خرق کرد هرمانعی را از میان امشب
اگرچه طبع من بند و نمی ریزد دگر اشکی
رقم با خون دل کردم ، به صد آه و فغان امشب
همین بس «نعمتا» گرچه ، فراموشی ز خاطرها
به پاس آشنائی ها مکن اشکی روان امشب